



روابط انسان معاصر میان عشق و غریزه

عایض الدوسری | ترجمه: عبدالله شیخ آبادی



روابط انسان معاصر میان عشق و غریزه |

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روابط انسان معاصر میان عشق و غریزه

«چنانکه می‌دانیم، عشق نیازمند اختراع دوباره است».

- آرتور رامبو

«باید عشق را دوباره اختراع کنیم، اما - همچنین - به سادگی تمام از آن دفاع

کنیم؛ زیرا عشق از همه سو مورد تهدید است».

- فیلسوف فرانسوی، آلن بدیو

«دیدن صحنه‌ای باعث شد ایده‌ام را دربارهٔ اختراع دوبارهٔ عشق مطرح کنم.

جوانی دوست‌دخترش را در آغوش گرفته بود و دوست دخترش هم او را به

گرمی با هر دو دست در آغوش گرفته و می‌بوسید، در همین حال، جوان دست

روابط انسان معاصر میان عشق و غریزه |

چپش را پشت سر دخترک گرفته و سعی می‌کرد یک پیام یا شاید یک خبر فوری یا یک عکس یا هر چیز دیگری را از گوشی‌اش بخواند... در هر صورت، آن بوسه‌ داغ چه ارزشی دارد وقتی چشمان جوان ما به صفحه‌ گوشی است؟! همانند این صحنه را ده‌ها بار در یکی از خیابان‌های لندن دیدم». این‌ها را یک نویسنده‌ عرب مقیم لندن نوشته بود.

این حالت تنها یکی از جلوه‌های پدیده‌ای بسیار گسترده در جوامع غربی است، حتی اگر تصویر غالب بر انسان معاصر نباشد. تصویری که این نویسنده نقل می‌کند، نقاشی کوچکی است بر یک دیوار بسیار عریض. دیواری کهنه و پراز شکاف که روابط انسانی معاصر در جوامع مدرن به شکلی بسیار پیچیده بر آن نقش بسته است. آنچه در این محیط رشد یافته، «عشق مبهم» و «احساسات مبهم» است. پدیده‌ای موقت که در حقیقت پلی است برای رسیدن به روابطی واضح‌تر و دورتر از شرم برای بیان اهداف و امیال مادی صرف. در جامعه‌ جدید، مردم برای رسیدن به اهداف و امیال ناگهانی و موقت خود آنقدر وقت برای تعارفات ندارند، چه رسد به آنکه مسئولیتی را برعهده

گیرند و وقت بگذارند و خودخواهی خود را ترک کنند و در پایان یک زندگی واقعی و محبت حقیقی را تجربه کنند.

نردبان کوتاه آمدن از اولویت‌ها توسط انسان معاصر در کشاکش جامعه مادی کاپیتالیست - از نخستین گام - نشان دهنده این است که او از آغاز مفاهیمی ریشه‌دار را با خود داشت که حول محور تمرکز بر خود استوار است و همین به نوبه خود روابط او با دیگران را شکل داده است. از این رو هر انسانی در این جوامع نگاهش صرفاً به یک سو است و دریچه نگاهش تنها خودش را می‌بیند. او تنها می‌گیرد و چیزی نمی‌دهد و عقل او تنها در پی اشباع خواسته‌های فردی است. پس از آنکه انسان معاصر از ارتباط واقعی - یعنی ازدواج و مسئولیت‌ها و تعهدات آن - گریخت، از آن تنها امیال و شهوت‌هایش را برداشت. در نتیجه روابط جنسی، یعنی تنها چیزی که برایش مهم بود - تحت انواع نام‌های متنوع و پر زرق و برق - به هدف اصلی این روابط تبدیل شد و در این هنگام دیگر طرف مقابل و هیچ یک از افراد جامعه اهمیتی نداشتند.

پاتریک بیوکِن^۱، به این اشاره می‌کند که نسل‌های جدید - مانند کودکان و نوجوانان - در جامعهٔ معاصر با چالشی فرهنگی مواجه هستند. نبردی که «فرار از آن برایشان دشوار است. اصل لذت فردی در موسیقی‌ای که گوش می‌دهند، و در فیلم‌هایی که می‌بینند، و در ساعات اصلی پخش به آنها نشان داده می‌شود. همین دربارهٔ مجلات و کتابهایی که می‌خوانند صادق است و راهی برای خارج شدن از این فضا نیست». این لذت برای آنان در جامعهٔ معاصر به عنوان هدف اصلی روابط صمیمی نشان داده می‌شود، یعنی این همان عشق رمانتیکی است که فرد باید در پی آن باشد. اما این در حقیقت سرمایه‌داری مادی است که جنبهٔ فردگرایانهٔ آنان را تغذیه می‌کند، یعنی همان قسمتی که آنان دوستش دارد: سریع، و برآورده کننده لذت؛ آنطور که مارتین والزر^۲ می‌گوید: «سرمایه‌داری از انسان می‌خواهد که یک دیو خودخواه باشد و این همان چیزی است که به موفقیت سرمایه‌داری

Pat Buchanan.^۱

Martin Walser.^۲

روابط انسان معاصر میان عشق و غریزه |

می‌انجامد. سرمایه‌داری متوجه غرایز بدوی است». بسیاری از کسانی که قربانی چنین مفاهیمی می‌شوند در حقیقت کسانی هستند که استعداد درونی برای وسوسه‌های ماده‌گرایانه را دارند و مفهوم دوست داشتن و ارتباط درست را از دست داده‌اند، برای همین فریب و خلط مفاهیم برای آنان آسان است زیرا چنانکه کالین ویلسون^۳ می‌گوید «نوعی از مردم هستند که میل دارند همواره بگویند زندگی معنایی ندارد و این غالباً برای توجیه فلسفه لذتی است که به آنان باور دارند یا به سبب بی‌خردی آنان».

از همان لحظات نخستین که ماده‌گرایی و سرمایه‌داری عملاً مؤسسه خانواده و بنیان آن را ویران ساختند، انسان معاصر دقیقاً می‌داند چه می‌خواهد اما با این حال خواهان مسئولیت و تعهد نیست. او خواهان دستیابی به امیال و شهوت‌های سریع و فردی است تا پس از اشباع این امیال، صحنه را ترک کند. برای انسان معاصر فرار از ازدواج برای آن نبود که در تله مسئولیت‌ها و تعهدات روابط «رمانتیک» بیفتد؛ روابطی که سست‌تر و گذراتر از ازدواج‌های معاصر

Colin Wilson.^۳

روابط انسان معاصر میان عشق و غریزه |

است و آن را عشق و دوستی و رابطه می‌نامند. بله، این‌ها کلماتی جذاب و زیبا و فریبنده هستند، اما «شیطان در جزئیات است»؛ اظهار عشق و تقدیم گل و عطر و... همه‌اش ابزارهایی است برای روابطی که به هدف اشباع خود و برآورده ساختن نیازهای گذرا به وجود می‌آید. برای همین بی‌ارزش‌ترین چیزها نیز هنگامی که در تعارض با این هدف قرار بگیرد آن را از بین می‌برد. انسان معاصر اولویت‌هایی دارد که مهم‌تر از این امیال ناگهانی است و اگر چیزی در برابر این اولویت‌ها قرار گیرد، این امیال به تاخیر انداخته می‌شود و جایگزین‌های آن نیز بسیار است و فرد آنچه را می‌خواهد به روش‌های گوناگون و پرشمار موجود به دست خواهد آورد. وقتی انسان معاصر به کسی می‌گوید: دوستت دارم! و بیا با هم عشق‌ورزی کنیم و این دست حرف‌ها... این‌ها همه کلماتی هستند خالی از معانی عمیق و والایی که از محبت واقعی ناشی می‌شود، بلکه میزان شعله‌وری امیال و آتش شهوات را نشان می‌دهد. کلماتی که به «من» کمک می‌کند تا به واسطه «موضوع» یعنی شخص مقابل به اوج امیال اضطراری‌اش دست یابد. اینجا شخص مقابل - یا موضوع - در

روابط انسان معاصر میان عشق و غریزه |

حقیقت ابزاری است برای اشباع خواهش محض جنسی، و پس از آن دیگر مهم نیست که طرف مقابل که باشد و بر سر احساسات و عواطفش چه بیاید.

انسان معاصر که در برابر مادی‌گرایی و سرمایه‌داری و پراگماتیسم سر فرود آورده، اوقاتش و احساساتش شلوغ و متناقض است. او خواهان روابطی سریع همانند فست فود است، روابطی ارزان و مستقیم و سیرکننده که برای او ارضایی عمیق را فراهم می‌سازد، اما این خواستنِ پیش از وقتِ یک چیز، معمولاً باعث از دست رفتنش می‌شود. روابطی که در جوامع مادی معاصر شکل گرفته عملاً سریع و مستقیم است، اما در محقق ساختن ارضا و اشباع ناکام مانده و بلکه به ضد آن تبدیل شده و به نوعی قحطی روحی و عاطفی و درونی انجامیده که توصیفش دشوار است و خود تبدیل به سببی برای غم و بدبختی شده و افسردگی شده است. حکیم سمرقندی می‌گوید: «غم‌ها، حاصل شهوت است». این سخنی است حقیقی و واقعی، زیرا شهوت به طبیعت خود بدن را به سمت پستی می‌برد و پیش از برآورده شدن - حلال باشد یا حرام - و پس از آنکه برآورده شد - اگر حرام باشد - غم و نگرانی را به

جان شخص می اندازد. شهوت در هنگام انجام، یک لذت گذراست اما آنچه پس از شهوت رخ می دهد، همه آن لذت را از یاد می برد. از این رو ابن قیم جوزی می گوید: «این حال کسانی است که از شهوت ها پیروی می کنند و در آغاز لذت می برند، سپس بر حسب آن لذتی که به دست آورده اند دچار دردهایی می شوند، اما آنانکه در برابر شهوت ها صبر پیشه می کنند در آغاز به سبب از دست دادن آن شهوت آزار می بینند سپس از پی آن درد، بر حسب آنچه در برابرش صبر کرده اند و ترکش گفته اند، لذت می برند و شاد می شوند». فیلسوف بریتانیایی، والتر استیس^۴ می گوید: «نمی شود لذتی خاص یا میلی مشخص را تصور کرد که روزی [یادآوری اش] باعث تهوع نشود و در پایان به ملال و خستگی منجر نگردد». خطر شهوت ها و لذت های حرام آن است که همانند مواد مخدر صاحب خود را دچار اعتیاد می کند. خود این اعتیاد دردآور است اما قادر به رهایی از آن نیست. ابن قیم می گوید: «خردمند باید این را بداند که معتادان شهوت به حالی می رسند که دیگر از شهوت لذت نمی برند،

Walter Stace.^۴

روابط انسان معاصر میان عشق و غریزه |

اما با این حال نمی‌توانند از آن دست بکشند زیرا این شهوت‌ها برای آنها به منزلت بخشی ناگزیر از زندگی شده است، حال آنکه اگر زنگار هوای نفس از او برداشته شود خواهد دانست که بدبختی‌اش از همان جایی بوده که گمان می‌کرد سعادت است و از جایی دچار غم شده که آن را شادی می‌پنداشت و دردش از همان جایی است که از آن انتظار لذت داشت». انسان با تلاش و پافشاری بسیار در پی خوشبختی و شادی است، اما اگر کوتاه‌بین و کم‌همت باشد در جستجوی شادی سریع خواهد رفت و گرفتار لذت‌های بدنی خواهد شد تا سرانجام پی ببرد که این صرفاً لذتی است گذرا که حسرت‌ها در پی دارد. او نمی‌داند که شادی جاودانه و حقیقی همان چیزی است که به بخش جاودانه وجود ما مرتبط است!

انسان اگر در جستجوی شادی و سعادت و سرور، در لذت‌ها و شهوت‌ها فرو رود، از جایی که نمی‌داند در بیچارگی و غم و زیان خود غرق شده است و از انسانیتش که او را از دیگر جانداران متمایز می‌سازد بیرون آمده و با خودخواهی و فردگرایی خود اسیر یک بردگی انتخابی شده است. چنانکه

مسکویه می‌گوید: «کسی که راضی به کسب لذت‌های بدنی شود و آن را هدف و اوج سعادت خود بداند، به پست‌ترین بردگی برای بدترین مالک راضی شده است، زیرا او نفس گرامی خود را برده نفس پست کرده که اینگونه آن را همانند خوک‌ها ساخته است». کالین ویلسون می‌گوید: «انسان با قید و بندهایی به دنیا می‌آید که او را به سمت انحطاط و پستی می‌کشاند و این قید و بندها در ملال و میل به ابتذال نمود می‌یابد، در حالی که انسان بدون داشتن هدفی در زندگی، چیزی نیست. بسیاری از انسان‌ها از طریق [ارضای] خواسته‌های بدنی، خود را از معنای پوچی [و بی‌هدفی زندگی] می‌رهانند. نیازهای جنسی‌ای که آن زمان می‌شناختم چیزی جز انگیزه‌های محض بدنی نبود و میل یا نیازی به هیچ ارتباط انسانی یا سخنی از روی مهربانی نداشتم. من معتقدم که سکس در زندگی من نقشی را بازی کرد که خطرش کمتر از شک‌های من درباره فرجام بشر نداشت و باعث شد احساسم درباره پوچی تشدید شود. احساس پوچی می‌کردم... احساس می‌کردم پوچی اولین چیزی است که می‌توان با آن زندگی انسان را توصیف کرد و این بدترین و

دشوارترین برهه در زندگی گذشته من بود. من تمدنمان را چیزی بی ارزش و پوچ می بینم، زیرا نماینده انحطاط همه معیارهای عقلی است. در این تمدن مردم شروع به از دست دادن احساس درونی می کنند و معنای هدفی که باعث می شود آنان بیشتر از عده ای خوک با استعداد باشند را از دست می دهند. این خود وحشت است.»

این یک حالت تخیلی و فرضی نیست بلکه واقعیتی است که انسان معاصر با فردگرایی و خودخواهی اش که می خواهد با آن وجود فردی اش را محقق سازد، آن را زندگی می کند. مثلاً آلبر کامو،^۵ ادیب و فیلسوف وجودگرای فرانسوی و برنده جایزه ادبیات نوبل می گوید: «شهوانیت من حقیقی بود، آنطور که آماده بودم برای لذتی ده دقیقه ای، از پدر و مادرم دست بشویم». عشق - آن معنای والا نیز - نیز اینگونه شد؛ برآورده ساختن شهوتی گذرا که فرد از طریق آن لذت خود را در سریع ترین زمان و با کمترین هزینه و سست ترین رابطه، محقق می سازد.

Alber Camus.^۵

فیلسوف فرانسوی، آلن بدیو^۱ بر این تاکید می‌کند که میان دوست داشتن و امیال جنسی (که جوامع مادی مصرف‌گرا از آن تحت عنوان عشق نام می‌برند) تفاوتی ریشه‌ای هست. عشق واقعی [که تنها در ازدواج نمود می‌یابد] در ذات خود یک رابطه حقیقی است که نیازمند وجود دو طرف است که به آن رابطه پایبندی داشته باشند و هر طرف به طور کامل، وجود طرف مقابل را درک کند و او را بفهمد و در نظر داشته باشد. حتی در لحظات بسیار صمیمی نیز آن دو همراه یکدیگرند یا با همدیگر اوج می‌گیرند و پیش از دیدار بدنی، با روحشان به هم می‌رسند تا در فضایی از محبت و رحمت و الفت به آرامش دست یابند و محبتشان بیشتر و عمیق‌تر شود. اما میل جنسی چنانکه آلن بدیو اشاره می‌کند طبیعتش آن است که گذرا باشد، نه ذاتی و اصیل. این میل، از وارد شدن به تجربه‌های عمیق که طرف مقابل را با محبت و رحمت لمس می‌کند و خواهان شناخت بیشتر اوست، دوری می‌کند. طرف

Alain Badiou.^۱

مقابل و کل این فرایند در میل جنسی محض، صرفاً وسیله‌ای است برای اشباع یک نیاز ناگهانی ناشی از احتیاج بدن و ترشحات آن!

چیزی که آلن بدیو را شوکه کرده بود، انتشار سایت‌های دوست‌یابی در غرب و هجوم مردم به این سایت‌ها و آغاز روابط و آشنایی از طریق آن بود. او ناراحتی خود را از پدیده تبلیغات سایت‌های دوست‌یابی در خیابان‌های پاریس که حاوی پیام‌هایی تحریک آمیز بود ابراز می‌کند. پیام‌هایی مانند: «بدون معطلی، به عشق برس»، «بدون افتادن در عشق، عاشق شو»، «یک عشق ایده‌آل، بدون دردسر»! به این ترتیب از طریق جستجو در اینترنت به موضوع (یعنی بدن و نه خود شخص به عنوان یک شخص) دست‌خواهی یافت. موضوعی که می‌توانی لذت‌ها و خواهش‌های خودت را بر او پیاده کنی. از طریق این سایت‌ها تصویر شخص، جزئیاتی درباره سلیقه او، تاریخ تولدش، ماه تولد و دیگر موضوعات را خواهی دانست تا بالاخره به نتیجه قابل اطمینان دست‌یابی و با خودت بگویی: «این یک انتخاب بدون ریسک و دردسر

است!» و به این حقیقت دست یابی که «عشق همان لذتی است که تقریباً همه در پی آن هستند».

این رغبت‌های فوری که از ریسک‌های روابط (یعنی همان تعهد و مسئولیت‌پذیری) گریزان است، خواهان انجام عشق (همان رابطه جنسی) است که در حقیقت جستجوی «ریسک صفر» است. این همان روشی است که به نظر جامعه‌شناسانی مانند ریچارد سنت^۷ و زیگمونت باومن^۸ همانند روش سرمایه‌داری است که به کارگر می‌گوید: «ما هیچ تعهدی در قبال شما نداریم». اینجا نیز عاشق به معشوق می‌گوید: «از طرف من منتظر هیچ‌گونه تعهدی نباش» و همه اینها در رودی خروشان جریان دارد، «در جهانی که روابط تحت نام آسان‌سازی مصرف‌گرایانه و پرسود، ساخته شده و پایان می‌یابند». از این رو آلن بدیو می‌گوید: «نخستین تهدیدی که برای عشق می‌بینم، چیزی است که آن را تهدید ریسک می‌نامم». یعنی دست کشیدن از وجود روابط

Richard Seenet.^۷

Zygmunt Bauman.^۸

حقیقی از ترس تبعات و ریسک‌ها و در دسرهای آن (یعنی همان تعهد و مسئولیت). زیرا این «عشق چیزی نیست جز جایگزینی برای مذهب وحشی لذت و مجموعه‌ای وسیع از لذتجویی ممکن. هدف، دوری از هرگونه چالش مستقیم و اجتناب از هرگونه تجربه عمیق و حقیقی با دیگران است». این نوع عشق (ارتباط جنسی برای لذت) که سعی در از بین بردن کامل عامل ریسک دارد - چنانکه آلن بدیو می‌گوید - شبیه به تبلیغات ارتش برای سربازگیری و رفتن به جنگ است. ارتش امپراتوری وعده می‌دهد که رفتن به جنگ، خطری را متوجه تو نخواهد کرد و غنیمت یافته باز خواهی گشت و اگر خطری هم باشد متوجه دیگری است: دشمن! بر این اساس، انسان فردگرای معاصر را «به خوبی برای چنین عشقی آموزش م‌دهند. با پیروی از قوانین جدید سلامت [از مسئولیت] اگر ببینی که کسی مناسب تو نیست کاردشواری برای دور کردنش نخواهی داشت، و اگر هم دیگری از این جدایی درد می‌کشد این دیگر مشکل خود اوست، نه مشکل تو، زیرا او [با این وابستگی سنتی] دیگر بخشی از مدرنیسم نیست». آلن بدیو بر این تاکید می‌کند که شکل جدید این

روابط انسان معاصر میان عشق و غریزه |

نوع عشق‌ورزی در حقیقت شبیه به همان چیزی است که تنها دربارهٔ ارتش‌های غربی سازگار است که به سربازانش قول «صفر کشته» می‌دهد اما بمب‌هایی که بر سر مردم کشورهای فقیر می‌اندازند، متوجه کسانی است که زیر این بمب‌ها زندگی می‌کنند و در پایان هم بخشی از جهان مدرن نیستند.

بدین ترتیب در عشق‌های روابط جدید، آنچه در وهلهٔ نخست مهم است، در امان ماندن خود شخص است. مانند همه چیز که معیار امنیت در آن حرف اول را می‌زند، یک بیمهٔ خوب برای محقق شدن لذت شخصی، اما خطراتی که طرف دیگر متحمل می‌شود اهمیتی ندارد، زیرا در عشق مدرن همه چیز برای «من» است، «برای آسایش و سلامت من»! آلن بدیو می‌گوید: «معتقدم که عشق در جهان امروز در این بحران و - این دایرهٔ تهی - گیر افتاده است و در نتیجه در معرض تهدید است... باید علیه امنیت و آسایش [عشق مدرن] ریسک و ماجراجویی را از نو اختراع کرد».

روابط انسان معاصر میان عشق و غریزه |

واقعا انسان با این روابط گذرای بیمار که آن را عشق می‌نامند چکار می‌کند؟ او چنین عشقی را بدون هیچ سختی و بدون هیچ پایبندی و شرط و مسئولیتی می‌خواهد. آن را سریع، مستقیم و بدون هزینه می‌خواهد بی‌آنکه مؤسسه‌ای باشد که در آن دو طرف باشند که با محبت و وفاداری و احترام به یکدیگر متعهد بمانند. انسان از یک «کارگر جنسی» در خیابان چه می‌خواهد؟ یا از یک عروسک جنسی؟ یا با حیواناتی که غرب رابطه جنسی انسان با آنها را قانونی کرده است؟ چه می‌خواهد جز برآورده شدن یک نیاز بدنی گذرا؟ در چنین رابطه شهوانی خودخواهانه‌ای کدام ارتباط عاطفی و محبتی وجود خواهد داشت؟

روانکا و فرانسوی، ژاک لاکان^۹ به مسئله‌ای قابل توجه اشاره کرده است؛ اینکه در این فرایند جنسی چیزی به نام «رابطه» وجود ندارد تا آن را یک «رابطه جنسی راضی کننده یا درست» بدانیم، زیرا رابطه مستلزم وجود دو طرف است و این اساس روابط انسانی است، در حالی که این فرایند جنسی یک

^۹ Jacques Lacan.

فرایند لذت خواهانه است: لذت یک نفر، و تنها لذت یک بدن. طرف دوم در این میان تنها یک موضوع (موضع / بدن) است تا لذت و رغبت فردگرایانه در آن اعمال شود، یا چیزی است شبیه عروسک‌های مدرنی که برای انجام سکس یا محقق شدن امیال جنسی فروخته می‌شود. در این میان سکس در حقیقت میان دو نفر جدایی می‌اندازد نه مانند عشق واقعی که دو نفر را به هم می‌رساند. در این عملیات جنسی «آنچه حقیقت دارد خودخواهانه است، و آنچه وصل می‌کند تخیلی است»، اما «در عشق، دیگری تلاش می‌کند به وجود طرف مقابل نزدیک شود. در عشق، فرد از خودش عبور می‌کند و از خودخواهی درون خود می‌گذرد. اما در سکس [محض] تو در حقیقت از طریق دیگری با خودت ارتباط برقرار می‌کنی. اینجا دیگری تو را دریافتن لذت یاری می‌دهد».

تفاوت ریشه‌ای میان محبت حقیقی بین دو روح، و عملیات جنسی که تنها محدود به یک نفر [و خواسته اوست] این است که در این رابطه، طرف دوم کاملاً پنهان یا تخیلی است و یک نقش کاربردی دارد، یعنی اشباع غریزه و لذت.

روابط انسان معاصر میان عشق و غریزه |

برای همین هنگامی که مستی لذت به پایان می‌رسد و عقل دوباره به خود می‌آید و بدن [طرف مقابل] را در زشت‌ترین حالت می‌بیند، چه بسا این در موارد بسیاری به دست درازی به شریک/وسیله جنسی و اهانت و انتقام از او منجر شود. در همین سیاق، آلن بدیو عنوان می‌کند که در جوانی از خواندن متنی از سیمون دوبوار^۱ دچار حالت تهوع شده است. دوبوار توصیف می‌کند که پس از سکس، چگونه مرد بدن زن را بی‌ریخت می‌بیند و زن نیز به همین موازات بدن مرد را غیر جذاب و زشت می‌بیند.

به این ترتیب، هنگامی که احساسات روحی والا با انگیزه‌های غریزی درهم می‌آمیزد و دیگر امکان جدا کردن این دو از یکدیگر نباشد، این اعلام سقوط مرزهای جدا کننده میان اشیا و معانی است. اشیایی که بر ارضای سریع و گذرای خواهش استوار است و معانی عمیقی که در جان‌ها استوار است و باید ثابت و استوار بماند. این خلط در حقیقت، اعلام سقوط انسان و نشانگر

^۱ Simone de Beauvoir. از پیش‌تازان فمینیسم و وجودگرایی و شریک جنسی ژان پل سارتر. او روابط پرتعداد و نامتعارفی با دختران کم سن و سال داشت.

روابط انسان معاصر میان عشق و غریزه |

بحرانی بسیار عمیق در زندگی فردی و اجتماعی انسان معاصر است که در حاشیه سازمان‌های مادی سودمحور بزرگ و فراقاره‌ای رخ می‌دهد؛ شرکت‌هایی که همه افراد و اشیا و معانی را تولیداتی می‌بینند که باید ویژگی محصول به خود بگیرد: قابل خرید و فروش باشد، عرضه و تقاضا داشته باشد، قابلیت آپدیت و تغییر داشته باشد و مصرفی باشد. بسیاری از فلسفه‌های وضعی غربی و ابزار سرگرمی مانند فیلم‌ها و سریال‌ها و تبلیغات و شبکه‌های اجتماعی و مشاهیر نیز در تعمیق مفاهیمی که بزرگترین تاثیر را در رابطه با خود و دیگران دارد، نقش پررنگی داشته‌اند؛ مفاهیمی مانند: فردگرایی، پراگماتیسم، مادی‌گرایی، که توانسته‌اند روابط انسانی کالاکونه‌ای را تولید کنند که به جای استوار بودن بر محبت یا روابط عمیق‌تر دیگر بر میل استوار است. میل نیز به طبیعت خود موقت و زودگذر و متجدد و خواهان تنوع و تغییر است، سپس همین بر روابط بین مردم سایه افکنده و باعث می‌شود این روابط، موقت و به سرعت زوال‌پذیر و متجدد و خواهان تنوع و تغییر باشد.

روابط انسان معاصر میان عشق و غریزه |

خطرناکترین چیز در این روابط مصرفی این است که این روابط، بیمارگونه و همانند شن‌های متحرک صحراست که به سوی هر چیز ثابت و زیبایی در روابط انسانی در حال حرکت است: رابطه با پدر و مادر، روابط همسران، روابط برادران و خواهران و رابطه دوستان. همه این‌ها روابطی است که «امیال» بر آن حاکم نیست، بلکه صرفاً ارزش‌ها و مبادی و فطرتی که ریشه در روح انسان دارد بر آن حاکم است و در نتیجه ثابت و راسخ و نیرومند است و هرگونه تبدیل یا تغییر یا ضعف در این ارزش‌ها حتماً بر رابطه با والدین یا روابط همسران و برادران و دوستان اثر بد خواهد گذاشت و درد خودخواهی و تمرکز گرد خود و خواهش‌های شخصی به آن راه خواهد یافت و این روابط و کل جامعه دچار سستی خواهد شد و به زودی این روابط همانند تکه‌های شیشه خرد شده در هر سو پراکنده می‌شود - هر تکه‌ای جدا و دور از هم - و دیگر جاذبه‌ای برای گرد آمدن افراد نخواهد ماند جز منفعت و لذت فردی. هنگامی که انسان با عواطف و احساسات و غرایز و اصولش به کالای تبدیل شود، سخت است که دوباره به همان انسان گذشته بازگردد؛ او دیگر صرفاً به محصول

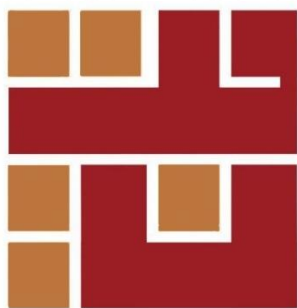
روابط انسان معاصر میان عشق و غریزه |

است و حتی اگر بتواند دیگران را قانع کند که بازگشتش صادقانه است، این سخت است که به خودش بقبولاند که دیگر صرفاً یک محصول نیست و از سوی دیگر در محیطی آکنده از فردگرایی و مادی‌گرایی کسی به این توجهی نخواهد کرد. برآورده شدن امیال و محقق شدن منافع کافی است، حتی اگر رفقا از هم جدا شوند و هریک در حالی که به هدفش رسیده به آشیانه فردی خود بازگردد تا باری دیگر هنگام تجدید میل از آشیانه بیرون آید و برای اشباع امیال و به دست آوردن منفعت گذرا در جستجوی فرد دیگری برآید، بدون در میان بودن هدفی حقیقی و رابطه‌ای دائمی و رو به رشد.

شاعر و نویسنده پرتغالی، فرناندو پساوا^{۱۱} می‌گوید: «وظیفه نبوغ آن است که تسلیم غریزه نشود».

^{۱۱} Fernando Pessoa.

روابط انسان معاصر میان عشق و غریزه |



مرکز مطالعات متین

www.MatinStudies.com

t.me/MatinStudies

facebook.com/MatinStudies

Instagram.com/Matinstudies

X.com/Matinstudies